

سبک‌های دلبستگی و توانایی بازشناسی حالت‌های هیجانی چهره Attachment styles and recognition of facial expression of emotion

Mohammad Ali Mazaheri

Vahid Nejati

Abbas Zabihzadeh

Gheysar Maleki

محمدعلی مظاهری*

وحید نجاتی**

عباس ذبیح‌زاده***

قیصر ملکی***

چکیده

Abstract

Facial expressions of emotion are one of the most complex mental states. The aim of this study was to examine the link between attachment styles and ability to recognize facial expressions of emotion. In a cross-sectional study, 221 people (100 women and 121 men) from Shahid Beheshti students were selected using convenience sampling method and completed the revised computerized version of the facial emotional expressions test and Attachment Style Questionnaire. Results indicated difference between individuals with secure and insecure attachment styles in recognizing facial expressions of emotion. So that individuals with secure attachment styles had better performance than individuals with insecure attachment. There were no significant differences between individuals with avoidance and anxiety attachment styles. Results are discussed in terms of the long-term influence of early experiences of mother and child relationship on the ability to recognize facial emotional expressions.

Keywords: Emotion Recognition; Facial Expressions of Emotion, Attachment Theory.

جلوه‌های هیجانی چهره یکی از پیچیده‌ترین حالت‌های ذهنی است. هدف از این مطالعه بررسی رابطه‌ی بین سبک‌های دلبستگی و توانایی بازشناسی جلوه‌های هیجانی چهره بود. در یک مطالعه‌ی مقطعی (۲۲۱ نفر (۱۰۰ زن و ۱۲۱ مرد) از دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی از طریق روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند و نسخه‌ی کامپیوتری تجدیدنظر یافته‌ی جلوه‌های هیجانی صورت، و پرسشنامه‌ی سبک‌های دلبستگی را تکمیل نمودند. یافته‌ها حاکی از تفاوت افراد با سبک دلبستگی ایمن و نایمن در بازشناسی حالات هیجانی چهره بود. بدین‌گونه که افراد با سبک دلبستگی ایمن نسبت به افراد با سبک دلبستگی نایمن عملکرد مناسب‌تری داشتند. نتایج تفاوت معناداری بین سبک‌های دلبستگی اجتنابی و اضطرابی نشان نداد. یافته‌های این مطالعه در قالب تأثیرات درازمدت تجارب نخستین رابطه‌ی مادر و کودک بر توانایی بازشناسی جلوه‌های هیجانی چهره مورد بحث قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: بازشناسی هیجان، جلوه‌های هیجانی

چهره، نظریه دلبستگی

* استاد دانشگاه شهید بهشتی تهران

** دانشیار دانشگاه شهید بهشتی تهران

*** دانشجوی دکتری روان‌شناسی بالینی. دانشگاه شهید بهشتی تهران

email: ghmaleki.1365@gmail.com

Received: 5 Mar 2017 Accepted: 2 Aug 2016

پذیرش: ۹۵/۱۲/۱۵

دریافت: ۹۵/۵/۱۲

مقدمه

جلوه‌های هیجانی چهره^۱ به‌عنوان یکی از پیام‌های غیرکلامی انتقال‌یافته از صورت، نمود یکی از پیچیده‌ترین حالت‌های ذهنی‌ست که همبسته‌های فیزیولوژیک مختص به خود داشته و یکی از توانمندی‌های عمده در تعاملات اجتماعی محسوب می‌شود که وزن تکاملی بزرگی را نیز به خود اختصاص داده است (فاسل و لوتین، ۲۰۰۳، کرکوران، وودی و تولین، ۲۰۰۸، فران، برانسون و کینگ، ۲۰۱۱، موتینز، برون، فرسان، فونت، ویلانوا، ساراگو و همکاران، ۲۰۱۳). بر این اساس، نقصان و یا هرگونه کژکاری در تفسیر صحیح اطلاعات هیجانی برخاسته از جلوه‌های چهره، می‌تواند یکی از دلایل عمده‌ی تعارض‌های اجتماعی و بین‌شخصی باشد (لبر، هایدنریچ، استانگیر و هوفمن، ۲۰۰۹). به‌عنوان نمونه لبخند یکی از فنوتیپ‌های رفتاری‌ست که حالت درونی مثبتی چون شادی را پدید می‌آورد (روگت و وت، ۲۰۰۹). لذا از چشم‌انداز تکاملی تعجب‌آور نخواهد بود که ارتباطات غیرکلامی منتج از حالات درونی منفی با طیف گسترده‌ای از جلوه‌های هیجانی که مشتمل بر ترس، خشم، نفرت، انزجار و علاوه بر آن دربرگیرنده‌ی هیجانات پیچیده‌تری چون حسادت است، مرتبط باشد (موتینز و همکاران، ۲۰۱۳). مضاف بر سهم تکاملی جلوه‌های هیجانی چهره، از دیرباز مطالعات متعدد بر نقش تجربیات دوران نخست تحول در نحوه‌ی بروز و پردازش این جلوه‌های هیجانی تأکید کرده‌اند. نتایج این مطالعات همسو با هم نشان می‌دهند که افراد با سطوح بالای اضطراب اجتماعی گرایش به تفسیر منفی نشانه‌های اجتماعی دارند و در حد خطوط کلی می‌توان گفت که ارزیابی‌های ذهنی و فاعلی از حالت‌های هیجانی دیگران تحت تأثیر حالت‌های ذهنی شخصی‌ست (به‌عنوان نمونه، مینکا، ۱۹۸۲، اکمن و اوستر، ۱۹۷۹، کوهلر، ترنر، استولار، بیلکر، برنسیگر، گور و همکاران، ۲۰۰۴). یکی از سازه‌هایی که طی چند سال گذشته انگاره‌هایی پیرامون ارتباط آن با توانایی بازشناسی حالات هیجانی چهره صورت پذیرفته است، روابط دلبسته‌محور کودک و والد می‌باشد. نقش تجربه‌های کودکی در تعیین روابط بین‌شخصی بزرگسال، رفتارهای بهنجار و سلامت روانی، از موضوعات مورد توجه در پژوهش‌های مربوط به دلبستگی بوده است (بشارت، ۱۳۸۸). مطابق با پیش‌فرض‌های نظریه‌ی دلبستگی، روابط دلبسته‌محور نوباوه با موضوع دلبستگی خویش، برخی از مهم‌ترین ابعاد سازگاری روان‌شناختی زندگی او را همچون وابستگی، خوداتکایی و خودکارآمدی، توانایی و کفایت بین‌فردی، اضطراب، خشم، و همدلی، تحت تأثیر قرار خواهد داد. با توجه به روابط پیچیده‌ی مفروض بین این حیطه‌های اختصاصی مرتبط با سازگاری با فرایندهای روان‌شناختی‌ای چون تنظیم هیجان، تقابل رفتاری^۲ و انتظارات و باورهای پیرامون خود و دیگران که تحت تأثیر روابط دلبسته-محور نخستین تحول می‌یابند، می‌توان پذیرفت که روابط تنگاتنگی نیز بین روابط دلبسته‌محور نخستین با این ابعاد از سازگاری روان‌شناختی وجود دارد (کسیدی و شیور، ۲۰۰۸، میکولینسر، شیور، گیلان و نیتزبرگ، ۲۰۰۵).

اصل بنیادین نظریه‌ی بالبی (۱۹۸۲) این است که کودکان و بزرگسالان دارای یک نظام رفتاری دلبستگی هستند که حول جستجوی دیگران مهم^۳ در اوقات نیاز، سازمان یافته است. در روزهای آغازین زندگی، کودکان میزان در دسترس بودن و حمایت کردن مراقبان خویش را درونی‌سازی کرده و از راه تعاملات مکرر با مراقب، به

^۱. facial emotional expressions

^۲. behavioral reciprocity

^۳. significant other

تدریج «الگوهای درون‌کاری»^۱ را شکل می‌دهند. این الگوها مشتمل بر یک بازنمایی ذهنی پایدار از خود و دیگران در قالب روابط بین‌فردی می‌باشند. انتظار نوباوگان از میزان در دسترس بودن، قابلیت اعتماد و توانایی تأمین امنیت و آسایش از سوی والدین، درون‌مایه‌ی اصلی الگوهای درون‌کاری را تشکیل می‌دهد. بر این اساس، سبک‌های دلبستگی نیز به مدل‌های درون‌کاری معینی از دلبستگی اطلاق می‌گردند که شکل پاسخ‌های رفتاری افراد به جدایی از نگاره‌های دلبستگی و پیوند مجدد با این نگاره‌ها را تعیین می‌کنند. این سبک‌ها عمدتاً بر اساس تجربه‌های کودکی با مراقب شکل می‌گیرند، در مراحل مختلف زندگی نسبتاً پایدار می‌مانند و تعامل‌های اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهند (الکساندر، کواس و گودمن، ۲۰۰۴).

الگوهای درون‌کاری توصیف شده در نظریه‌ی دلبستگی به‌عنوان نوعی از ساختارهای ذهنی^۲، بازتولید تجسم-گونه‌ای^۳ از تعاملات پیشین با نگاره‌ی دلبستگی و مراقبین اولیه را شکل داده و منجر به شکل‌گیری باورهایی پیرامون خود و دیگران و همچنین ساختارها و آمایه‌های ذهنی‌ای^۴ می‌شوند که بر فرایند پردازش اطلاعات اجتماعی توسط فرد تأثیر می‌گذارد (میکولینسر و شیور، ۲۰۰۷). این تجسم‌ها برداشت افراد از خود و دیگران را در این مورد که آیا خود شایسته‌ی مراقبت هستند یا نه و آیا می‌توان به دیگران برای تأمین مراقبت اعتماد کرد یا نه، تحت تأثیر قرار می‌دهند (بارتولومئو و هورویتز، ۱۹۹۱). مطالعات مختلف در قلمرو روابط دلبسته‌محور نوباوه و والد، نشان داده‌اند که حساسیت و پاسخ‌دهی مراقب اولیه به حالت‌های هیجانی کودک، تعیین‌کننده‌ی اصلی یادگیری روش تنظیم عواطف درمانده‌ساز و رابطه با دیگران است. شواهد نشان می‌دهند که نوزادان پس از سه‌ماهگی به دریافت نشانه‌های بیرونی از جمله پاسخ‌های چهره‌ای و آوایی مراقب خود، حساسیت و خوگیری پیدا می‌کنند. این نشانه‌ها نقشی مهم در آموزش تنظیم درماندگی‌های نوزاد بازی می‌کنند (گرگلی و واتسون، ۱۹۹۶). کودکان ایمن پاسخ‌دهی بهینه و منسجم را از مراقب اولیه تجربه می‌کنند و می‌آموزند که ابراز متعادل هیجان‌ها پیامدهای مثبت دارد. مراقبت نابسند به الگوی رفتار دلبستگی نایمن منتهی می‌شود و مانع تحول مهارت‌های مؤثر تنظیم عاطفه می‌گردد (بشارت، ۱۳۸۸).

به‌طور سنتی سبک‌های دلبستگی در چهار طبقه جای داده می‌شوند: سبک دلبستگی ایمن، سبک نایمن اضطرابی، سبک نایمن اجتنابی و سبک سازمان‌نیافته-آشفته^۵. انگاره‌های نظری و شواهد پژوهشی نشان می‌دهند که سبک دلبستگی ایمن با انعطاف‌پذیری شناختی بالاتر، سبک اجتنابی با خاموش‌سازی و ناعمال‌سازی^۶ نظام دلبستگی و راهبردهای سرکوبی شناختی^۷، سبک اضطرابی با فزون‌فعال‌سازی^۸ نظام دلبستگی و بازجهت‌دهی شناختی^۹، و سبک آشفته با حالات تجزیه‌ای و تفرقی^{۱۰} در ارتباطاند (دیکاس و کسیدی، ۲۰۱۱). در حد خطوط کلی به نظر می‌رسد الگوهای درون‌کاری شکل‌دهنده‌ی سبک‌های دلبستگی طیف گسترده‌ای از توانمندی‌های

1. internal working models

2. mental structures

3. simulated reproduction

4. cognitive script

5. secure, insecure-avoidant, insecure-anxious and disorganized-disoriented

6. deactivation

7. cognitive suppression

8. hyperactivation

9. cognitive redirection

10. dissociative phenomena

شناختی انسان را در فرایند تحول تحت تأثیر قرار می‌دهد. سامسون، کولینز، ترن و هایدن (۲۰۰۷) در یک پژوهش طولی به بررسی رابطه‌ی تظاهرات هیجانی و ارتباط‌های عاطفی بزرگسالی با تجربه‌های دلبستگی در مراحل اولیه- تحول اجتماعی پرداختند. نتایج این پژوهش که در نمونه‌ای متشکل از ۷۸ شرکت‌کننده در چهار دوره از زندگی‌شان (نوزادی، اواسط کودکی، نوجوانی و اوایل بزرگسالی) انجام گرفت و ۲۵ سال طول کشید، نشان داد شرکت‌کننده‌هایی که در دوران نوزادی دلبسته‌ی ایمن، شناخته شدند، در اواسط کودکی از لیاقت و کفایت اجتماعی بیشتری در بین همسالان برخوردار بودند. همچنین در نوجوانی و اوایل بزرگسالی در روابط نزدیک خود با دوستان و شرکای زندگی، تظاهرات هیجانی و عاطفی مناسب‌تری داشتند. بر این اساس، می‌توان انتظار داشت که کیفیت روابط دلبسته‌محور کودک و والد، توانایی بازشناسی حالات هیجانی چهره را سه‌عنوان یکی از توانمندی‌های شناختی- در بزرگسالی پیش‌بینی نماید. مطالعات معدودی طی سال‌های گذشته به بررسی چنین ارتباطی پرداخته‌اند و هنوز انگاره‌های دقیقی که پشتوانه‌ی پژوهشی درخور تأملی با خود داشته باشند، در این حیطه وجود ندارد. نتایج مطالعه‌ی گوترمن (۲۰۰۶) نشان داد که کژکاری در تشخیص صحیح حالات هیجانی برخاسته از چهره، در افراد با سبک دلبستگی نایمن (اضرابی و اجتنابی) بیشتر است. استیل، استیل و کرافت (۲۰۰۸) نیز در مطالعه‌ی خود نشان دادند که سبک دلبستگی نوابوه با والد هم در سنین کودکی و هم در سنین نوجوانی می‌تواند پیش‌بین مناسبی از توانایی بازشناسی حالات هیجانی چهره باشد و افراد با تاریخچه‌ی دلبستگی ایمن در قیاس با همتایان نایمن خویش از توانمندی بهتری در تکالیف بازشناسی حالات هیجانی بهره‌مندند. دانجس، کوگل، استورمن، گروتگرد، ردیچ، لیجو و همکاران (۲۰۱۲) نیز در یک مطالعه‌ی عصب‌شناختی نشان دادند که افراد با سبک نایمن اضطرابی پاسخ‌های عصبی خودکار ارتقایافته‌ای به جلوه‌های هیجانی مثبت برخاسته از صورت دارند. در مجموع به نظر می‌رسد با توجه به نقش عمده‌ی توانایی بازشناسی حالات هیجانی چهره در تعاملات اجتماعی و با توجه به انگاره‌هایی که پیرامون ارتباط سبک‌های دلبستگی با نحوه‌ی تحول این توانایی وجود دارد، واکاوی دقیق این ارتباط نیازمند بررسی و پژوهش‌های بیشتری است. به دلیل این‌که تاکنون پژوهشی در این زمینه در جمعیت ایرانی نیز انجام نشده است، این مطالعه، اکتشافی محسوب شده و اهمیتی مضاعف می‌یابد. بر این اساس، هدف اصلی مطالعه‌ی حاضر بررسی رابطه‌ی سبک‌های دلبستگی با توانایی بازشناسی حالات هیجانی چهره بوده است.

روش

روش پژوهش حاضر از نوع علی- مقایسه‌ای است. جامعه‌ی آماری این پژوهش شامل کلیه‌ی دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی بوده که ۲۲۱ نفر (۱۲۱ مرد و ۱۰۰ زن) از آنان با میانگین سنی ۲۳/۰۱ و انحراف استاندارد ۵/۴۱ به شیوه‌ی نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند.

ابزار

آزمون بازشناسی حالات هیجانی چهره: در این مطالعه نسخه‌ی تغییر یافته‌ی آزمون بازشناسی چهره‌ی بنتون استفاده شده است که شامل ۴۸ گویه می‌باشد. زیرمقیاس‌های این آزمون عبارتند از: غم، خشم، نفرت، شادی، ترس، تعجب، و نمره‌ی کلی بازشناسی هیجان. در این آزمون، عکس‌های چهره‌های با حالات هیجانی سه‌گانه در زمینه‌ی سیاه ارائه می‌شود. برای هر حالت هیجانی هشت عکس ارائه می‌شود که نیمی از آن‌ها چهره

سبک‌های دلبستگی و توانایی بازشناسی حالت‌های هیجانی چهره

زن و نیم دیگر چهره مرد است. از آزمودنی خواسته می‌شود تا حالت هیجانی چهره‌ی هدف را از بین گزینه‌ها انتخاب کند. زمان پاسخ به میلی‌ثانیه و نوع پاسخ در این مورد توسط نرم‌افزار ثبت می‌شود. جلیلی، بهرامی و نجاتی (۱۳۹۰) پایایی آزمون - بازآزمون این ابزار را $0/68$ گزارش کرده‌اند. آلفای کرونباخ آزمون مورد نظر در پژوهش حاضر برابر با $0/89$ به دست آمد.

پرسشنامه‌ی سبک‌های دلبستگی: پرسشنامه‌ی سبک‌های دلبستگی^۱ در سال ۱۹۷۸ توسط هازان و شیور ساخته شده است. فرض زیربنایی در ساخت این پرسشنامه آن است که دلبستگی یک ویژگی شخصیتی پایاست که روابط عاطفی فرد را در طول زندگی تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. بنابراین، با توجه به روابط صمیمانه‌ی شخص می‌توان سبک دلبستگی او را مشخص نمود. این پرسشنامه شامل سه پاراگراف است که هر پاراگراف میزان راحتی، نزدیکی و صمیمیت فرد با افراد مهم در زندگی‌اش را توصیف می‌کند. توصیف‌های فوق بر پایه‌ی تعمیم توصیف‌های اینزورث از طبقه‌بندی دلبستگی نوزادان (ایمن، نایمن اجتنابی و نایمن اضطرابی) و تطبیق آن با روابط بزرگسالان تهیه شده است. هر توصیف منعکس‌کننده‌ی یکی از سبک‌های دلبستگی است. توصیف نخست مرتبط با سبک دلبستگی ایمن، توصیف دوم در ارتباط با سبک دلبستگی نایمن اجتنابی و توصیف سوم نیز بیانگر سبک دلبستگی نایمن اضطرابی (دوسوگرا) است. شرکت‌کنندگان می‌بایست یکی از توصیف‌ها را که به بهترین نحو احساس آن‌ها پیرامون روابط نزدیک را توصیف می‌کند، انتخاب کنند. مطالعات متعدد شواهدی دال بر روایی و پایایی قابل قبول این آزمون ارائه کرده‌اند (برای مثال هازان و شیور، ۱۹۸۷، الکساندر و همکاران، ۲۰۰۴). این پرسشنامه در ایران توسط مظاهری (۱۳۷۹) اعتباریابی شده است که ضریب پایایی سؤال یکم برابر با $0/93$ ، سؤال دوم $0/89$ ، سؤال سوم $0/92$ و میزان آلفای کرونباخ نیز $0/78$ گزارش شده است. قدرت این آزمون در پیش‌بینی خصوصیات ارتباطی افراد، نشان‌دهنده روایی مطلوب آن است (مظاهری، ۱۳۷۹). آلفای کرونباخ این پرسشنامه برای سؤال یکم، دوم و سوم به ترتیب برابر با $0/82$ ، $0/81$ و $0/79$ به دست آمد.

یافته‌ها

از بین شرکت‌کنندگان پژوهش، ۱۰۶ نفر واجد سبک دلبستگی ایمن، ۷۷ نفر سبک دلبستگی نایمن اجتنابی و ۳۸ نفر سبک نایمن اضطرابی بودند. برای بررسی تفاوت افراد سه گروه در بازشناسی جلوه‌های هیجانی چهره از تجزیه و تحلیل واریانس چندمتغیره استفاده شد. ابتدا جهت بررسی تساوی واریانس‌های سه گروه نتایج آزمون لون مورد بررسی قرار گرفت. نتیجه‌ی این آزمون تفاوت معناداری بین واریانس‌گروه‌ها نشان نداد و بنابراین، می‌توان از تحلیل واریانس چندمتغیره استفاده کرد که نتایج آن در جدول شماره ۱ آمده است.

جدول ۱ - نتایج تحلیل واریانس چند متغیره بازشناسی هیجان در سبک‌های دلبستگی

شاخص	لامبدای ویلکز	مقدار F	درجه آزادی	سطح معنی‌داری	ضریب اتا
مقدار	$0/893$	$1/83$	۱۲	$0/04$	$0/055$

¹. Attachment Style Questionnaire

با توجه به میزان شاخص لامبدای ویلکز و سطح معنی‌داری آن می‌توان گفت که تفاوت سه گروه دارای سبک‌های مختلف دلبستگی در بازشناسی هیجان معنی‌دار است که برای تبیین تفاوت و نحوه‌ی آن نتایج در جدول ۲ ارائه شده است.

جدول ۲- نتایج تحلیل واریانس چند متغیره بازشناسی هیجان در سبک‌های دلبستگی

حالات هیجانی پایه	گروه‌ها	میانگین	انحراف معیار	df	F	سطح معناداری
غم	ایمن	۴/۲۷	۱/۷۹	(۱۹۳، ۲)	۴/۸۴	۰/۰۰۹
	اجتنابی	۳/۵۴	۱/۶۹			
	اضطرابی	۳/۴۰	۱/۶۷			
خشم	ایمن	۵/۵۴	۱/۹۷	(۱۹۳، ۲)	۱/۶۷	۰/۱۹۰
	اجتنابی	۴/۹۰	۲/۳۶			
	اضطرابی	۵/۱۳	۲/۵۹			
نفرت	ایمن	۴/۶۰	۱/۸۲	(۱۹۳، ۲)	۲/۵۳	۰/۰۸۲
	اجتنابی	۳/۹۳	۱/۹۰			
	اضطرابی	۴/۳۳	۱/۸۲			
شادی	ایمن	۷/۳۰	۱/۳۵	(۱۹۳، ۲)	۵/۹۲	۰/۰۰۳
	اجتنابی	۶/۳۱	۲/۶۶			
	اضطرابی	۶/۲۰	۲/۵۵			
ترس	ایمن	۲/۹۷	۱/۷۴	(۱۹۳، ۲)	۰/۱۹۶	۰/۸۲۳
	اجتنابی	۲/۸۹	۱/۷۱			
	اضطرابی	۳/۱۳	۱/۷۵			
تعجب	ایمن	۳/۳۲	۰/۹۵	(۱۹۳، ۲)	۵/۱۰	۰/۰۰۷
	اجتنابی	۲/۸۳	۱/۳۶			
	اضطرابی	۲/۷۰	۱/۳۶			
بازشناسی هیجان (نمره کلی)	ایمن	۲۸	۶/۵۵	(۱۹۳، ۲)	۴/۴۲	۰/۰۱۳
	اجتنابی	۲۴/۴۳	۹/۲۷			
	اضطرابی	۲۴/۹۰	۹/۶۸			

به‌منظور بررسی تفاوت دو به دوی گروه‌ها در تکلیف بازشناسی حالات هیجانی از آزمون تعقیبی شفه استفاده شد. نتایج این آزمون تنها در مورد زیرمقیاس‌هایی که نتیجه‌ی آن معنادار شده (غم، شادی، تعجب، و نمره‌ی کلی بازشناسی هیجان) ارائه شده که نتایج آن در جدول ۳ ابل مشاهده است.

سبک‌های دلبستگی و توانایی بازشناسی حالت‌های هیجانی چهره

جدول ۳- نتایج آزمون تعقیبی شفه در بازشناسی هیجان

شاخص	گروه‌ها	تفاوت میانگین‌ها	خطای استاندارد	سطح معناداری	متغیر
غم	ایمن - اجتنابی	۰/۷۲	۰/۲۷۶	۰/۰۳	
	ایمن - اضطرابی	۰/۸۷	۰/۳۶	۰/۰۵	
	اضطرابی - اجتنابی	۰/۱۴	۰/۳۷	۰/۹۳	
شادی	ایمن - اجتنابی	۰/۹۸	۰/۳۲	۰/۰۱۳	
	ایمن - اضطرابی	۱/۱۰	۰/۴۳	۰/۰۴۱	
	اضطرابی - اجتنابی	۰/۱۱	۰/۴۵	۰/۹۶	
تعجب	ایمن - اجتنابی	۰/۴۸	۰/۱۸	۰/۰۳۵	
	ایمن - اضطرابی	۰/۶۲	۰/۲۴	۰/۰۴۲	
	اضطرابی - اجتنابی	۰/۱۳	۰/۲۵	۰/۸۷	
بازشناسی هیجان (نمره کل)	ایمن - اجتنابی	۳/۵۶	۱/۲۷	۰/۰۲۲	
	ایمن - اضطرابی	۳/۱۰	۱/۶۷	۰/۱۸۵	
	اضطرابی - اجتنابی	۰/۴۶	۱/۷۷	۰/۹۶	

بحث و نتیجه‌گیری

هدف این مطالعه بررسی رابطه‌ی بین سبک‌های دلبستگی با توانایی بازشناسی حالات هیجانی چهره بوده است. نتایج این مطالعه نشان داد که توانایی بازشناسی هیجان‌های پایه با سبک دلبستگی ایمن رابطه‌ی مثبت معنادار و با سبک دلبستگی اجتنابی رابطه‌ی منفی معنادار دارد. این یافته که کژکاری در تشخیص صحیح حالات هیجانی برخاسته از چهره، در افراد با سبک دلبستگی ناایمن (اضطرابی و اجتنابی) بیشتر است، با نتایج مطالعات پیشین همسو است (گوترمن، ۲۰۰۶، استیل و همکاران، ۲۰۰۸). تظاهرات چهره‌ای چرخه‌ی اساسی ارتباطات دلبسته‌محور کودک و والد محسوب می‌شوند (بالبی، ۱۹۷۳، به نقل از دانجس و همکاران، ۲۰۱۲). دستیابی به یک عنوان یا انجام قضاوتی پیرامون هیجان‌های برخاسته از چهره‌ی دیگری در تعاملات اجتماعی که مرکز ثقل توانایی بازشناسی حالات هیجانی ست، با نوعی فرایند ارزیابی که برآمده از حافظه‌ی ثبت شده از رفتارهای پیشین دیگران می‌باشد، گره خورده است. چنین تجاربی از تبادلات هیجانی چهره‌ی دیگران منجر به شکل‌گیری یک آمایه‌ی ذهنی می‌شود، که این آمایه‌ی ذهنی مبانی ساختاری الگوهای درون‌کاری مرتبط با خود و نگاره‌های دلبستگی را تشکیل می‌دهند. بنابراین، تبادلات عاطفی چهره بین نوزاد و مراقب، هسته‌ی اصلی اطلاعات نخستین الگوهای درون‌کاری را شکل می‌دهند (استیل و همکاران، ۲۰۰۸). بر این اساس، می‌توان انتظار داشت که کیفیت روابط دلبسته‌محور کودک و والد شیوه‌های تنظیم عواطف و ابراز هیجانی به طور اعم و توانایی بازشناسی حالات هیجانی دیگران را که مبنایی برای همدلی ست را به‌طور اخص تحت تأثیر قرار دهد (میکولینسر و همکاران، ۲۰۰۵). در واقع سبک‌های دلبستگی تنوعی از مانورهای حرکتی، عاطفی و شناختی را فراهم می‌آورند که می‌توانند تولید و فعال‌سازی شوند و ابراز هیجان‌ات و نحوه‌ی بازشناسی آن را تغییر دهند، سرکوب کنند و یا مانع گردند (شیور و میکولینسر، ۲۰۰۲). نتایج مطالعات اخیر در زمینه‌ی الگوهای دلبستگی بزرگسالی و تلویحات آن‌ها برای تنظیم، بازشناسی و پاسخ‌دهی هیجانی، نشان داده که سبک دلبستگی ایمن با ارزیابی‌ها و تلاش‌هایی برای تنظیم هیجان

که متناسب هستند و به‌طور کلی، با سطوح پایین‌تر استرس و همچنین با رویکردهایی سازنده به حفظ و بقای روابط افراد همراه مرتب هستند. این در حالی‌ست که دو بعد اصلی دلبستگی نایمن یعنی سبک‌های اضطرابی و اجتنابی بیشتر با راهبردهای سازمان‌یافته برای رسیدگی کردن و سروکار داشتن با تجارب دردناک در روابط دلبستگی قبلی ارتباط داشته‌اند. افراد ایمن با مدیریت حوادث هیجانی یا ارزیابی مجدد آن‌ها با واژه‌های سودمند، اغلب اوقات قسمت‌های دیگر فرایند هیجانی را تغییر نمی‌دهند و یا سرکوب نمی‌کنند. آن‌ها چیزی را ایجاد می‌کنند که لازاروس (۱۹۹۱، به نقل از میکولینسروشیور، ۲۰۰۷) آن را «واکنش فوری به تهدید» نامید. یعنی بازشناسی صحیح حالات هیجانی و خود را از جنبه‌های مختل آن هیجان‌ات کنار کشیدن، اما از کیفیات سازگار و کارکردی آن‌ها سود بردن. به عبارت دیگر، برای افراد با سبک دلبستگی ایمن، سامان‌دهی هیجان نیاز به اجتناب، سرکوب کردن یا انکار هیجان‌ات ندارد. این صراحت در تجارب هیجانی در توان تأمل بر خویشتن^۱ - توانایی توجه کردن، فکر کردن و فهمیدن موقعیت‌های ذهنی - دیده می‌شود. تعامل با نگاره‌های دلبستگی حمایتگر و در دسترس، افرادی ایمن با توانایی فهمیدن و ابراز تجارب هیجانی و یک‌پارچه کردن این تجارب درخودپنداره بار می‌آورد (میکولینسر و شیور، ۲۰۰۷). بر این اساس، حساسیت و پاسخ‌دهی مناسب نگاره‌های دلبستگی به حالت‌های هیجانی کودک، تعیین‌کننده‌ی عمده‌ی یادگیری روش تنظیم عواطف و رابطه با دیگران است (بشارت، ۱۳۸۸). شواهد پژوهشی نشان می‌دهد که نوزادان پس از سه‌ماهگی به دریافت نشانه‌های بیرونی، از جمله پاسخ‌های چهره‌ای و آوایی مراقب خویش، حساسیت و سوگیری پیدا می‌کنند. این نشانه‌ها نقش مهمی در آموزش تنظیم درماندگی‌های نوزاد دارند (گرگلی و وائسون، ۱۹۹۶). کودکان ایمن پاسخ‌دهی بهینه و منسجم از مراقب اولیه را تجربه می‌کنند و می‌آموزند که ابراز متعادل هیجان‌ها پیامدهای مثبت دارد. بر این اساس، حساسیت و پاسخ‌دهی مادرانه که در عین حال از مقولات دلبستگی ایمن محسوب می‌شوند (اینزورث، بلهار، واترز و وال، ۱۹۷۸)، از طریق تشکیل و استقرار سبک دلبستگی ایمن در کودک، امکانات لازم را برای تنظیم عواطف در اختیار وی قرار می‌دهند. این توانمندی‌ها رابطه‌ی مثبت سبک دلبستگی ایمن با توانایی بازشناسی حالات هیجانی را تبیین می‌کند (استیل و همکاران، ۲۰۰۸، دانجس و همکاران، ۲۰۱۲). از سوی دیگر، مراقبت نابسند و ضعف و ناتوانی در حساسیت و پاسخ‌دهی مادرانه به الگوی رفتار دلبستگی نایمن (اجتنابی و اضطرابی) منتهی می‌شود و مانع تحول مهارت‌های مؤثر تنظیم عاطفه و تبادلات مناسب هیجانی از راه چهره می‌گردد. کژکاری در بازشناسی حالات هیجانی در افراد نایمن اضطرابی و اجتنابی محصول این مراقبت نابسند محسوب می‌شود (استیل و همکاران، ۲۰۰۸). این مراقبت نابسند را می‌توان در راهبردهای شناختی افراد اضطرابی و اجتنابی که محصول محتوای الگوهای درون‌کاری این افراد بوده و احتمالاً بر شیوه و عملکرد آن‌ها در بازشناسی علایم هیجانی قابل مشاهده در چهره نیز تأثیر می‌گذارد، مشاهده نمود. انگاره‌های نظری و شواهد پژوهشی نشان می‌دهند، درحالی‌که سبک دلبستگی ایمن با انعطاف‌پذیری شناختی بالاتر هم در دوره‌ی کودکی و هم در بزرگسالی همراه است، افراد با سبک دلبستگی اجتنابی با خاموش‌سازی و ناعمال‌سازی نظام دلبستگی و راهبردهای سرکوبی شناختی، از تعامل چشمی و درگیری هیجانی با نگاره‌ی دلبستگی اجتناب می‌کنند. افراد با سبک اضطرابی نیز از سوی دیگر با فزون-فعال‌سازی نظام دلبستگی و بازجهت‌دهی شناختی، دچار نوعی گوش‌بزدگی نسبت به محرک‌های هیجانی شده و

¹. short circuit of threat

واکنش‌های هیجانی مفراط آن‌ها نسبت به کوچک‌ترین علایم تهدید منجر به ایجاد نوعی سوگیری در پردازش اطلاعات هیجانی و بیشینه کردن ارزش هیجان‌ات منفی و کمینه‌سازی ارزش هیجان‌ات مثبت می‌گردد (دیکاس و کسیدی، ۲۰۱۱). یافته‌های عصب‌شناختی نیز می‌تواند با این تبیین همخوان باشد. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که سبک دلبستگی اضطرابی بزرگسالان با افزایش فعالیت در قطب گیجگاهی تحتانی^۱ - منطقه‌ای که با خلق پایین مرتبط است و با کاهش فعالیت در قشر حدقه‌ای پیشانی - منطقه‌ای که با تنظیم هیجان‌ات در ارتباط است، همراه می‌باشد (لوسکو و همکاران، ۲۰۰۳، بیر و همکاران، ۲۰۰۴، کرینگلاچ، ۲۰۰۵).

پیامدهای نتایج پژوهش حاضر را می‌توان در دو سطح نظری و عملی قابل تفسیر است. در سطح نظری، یافته‌های پژوهش تأییدی‌ست مجدد بر مفروضه‌های نظریه‌ی دلبستگی در مورد نقش سبک‌های دلبستگی و مدل‌های درون‌کاری در تنظیم عواطف و هیجان‌ها به‌طور اعم و توانایی بازشناسی هیجان‌ها به‌طور اخص. از این دیدگاه، توانایی‌های شناختی چون بازشناسی جلوه‌های هیجانی صرفاً پدیده‌ای تکاملی، درون‌روانی و شخصی تلقی نخواهند شد و نقش متغیرهای رابطه‌ای و بین‌شخصی که در نتیجه‌ی روابط دلبسته‌محور کودک و والد آغاز می‌شوند و به سایر زمینه‌های روابط بین‌شخصی و اجتماعی گسترش می‌یابند، برجسته و تأیید می‌شود. در سطح پیامدهای عملی یافته‌های این مطالعه می‌تواند مبنای تجربی مناسبی برای تدوین برنامه‌های آموزشی و بهداشتی در چارچوب روابط دلبسته‌محور قرار گیرد. در مجموع بدیهی‌ست که تبیین‌های مطرح شده تنها در حد انگاره‌هایی است که به‌ویژه با لحاظ محدودیت‌های این پژوهش، نیاز به بررسی بیشتری دارند. جامعه‌ی آماری پژوهش و نوع پژوهش، محدودیت‌هایی را در زمینه‌ی تعمیم یافته‌ها، تفسیرها و اسنادهای علت‌شناختی متغیرهای مورد بررسی مطرح می‌کند که باید در نظر گرفته شوند. به‌ویژه نمونه‌ی مورد بررسی در این پژوهش صرفاً از یک جامعه‌ی دانشجویی و به صورت داوطلب در دسترس انتخاب شدند و در تعمیم یافته‌ها به سایر جمعیت‌ها باید احتیاط شود. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود که جهت شناخت بیشتر تأثیرات آسیب‌شناختی سبک‌های دلبستگی بر فرآیند بازشناسی هیجان، پژوهش‌هایی در طیفی از نمونه‌های بالینی نیز مورد بررسی قرار گیرد. همچنین تکرار پژوهش‌های مشابه می‌تواند میزان درستی یافته‌های پژوهش حاضر را محک بزند و دامنه‌ی تأثیرگذاری آن‌ها را در مفهوم‌سازی‌ها و نظریه‌پردازی‌های مربوطه گسترش دهد.

References

- Ainsworth, M., Blehar, M., Waters, E., & Wall, S. (1978). *Patterns of Attachment*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Alexander, K., Quas, J., & Goodman, G., (2004). Theoretical advances in understanding children's memory for distressing events: The role of attachment. *Developmental Review*, 22, 490-519.
- Bartholomew, K., & Horowitz, L. M. (1991). Attachment styles among young adults: A test of a four- category model. *Journal of Personality and Social Psychology*, 61, 226-244.
- Besharat, M. A. (2011). Attachment styles and emotional dysfunction. *Psychological researches*, 24, 63- 80. (in Persian).

¹. anterior temporal pole

- Bowlby, J. (1982). *Attachment and loss*: Vol. 1. Attachment. New York: Basic Books.
- Cassidy, J. & Shaver, P. (2008). *Handbook of Attachment: Theory, Research, and Clinical Applications*. Second edition, The Guilford Press.
- Corcoran, K., Woody, S., R., & Tolin D. (2008). Recognition of facial expressions in obsessive-compulsive disorder. *Journal of Anxiety Disorders*, 22, 56-66.
- Donges, A., Kugel, H., Stuhmann, A., Grotegerd, D., Redlich, R., Lichev, V., et al. (2012). Adult Attachment Anxieties Associated with Enhanced Automatic Neural Response to Positive Facial Expression. *Neuroscience*, 220: 149-157.
- Dykas, M., & Cassidy, J. (2011). Attachment and the processing of social information across the life span: Theory and evidence. *Psychological Bull*, 137(1):19-46.
- Ekman, P., & Oster, H. (1979). Facial expressions of emotion. *Annual Review Psychology*, 30:527-554.
- Farran, E., Branson, A., & King, B. (2011). Visual search for basic emotional expressions; impaired detection of anger, fear and sadness but a typical happy face advantage in autism. *Res Autism Spectrum Disord*, 5: 455-462.
- Fasel, B., & Luetttin, J. (2003). Automatic facial expression analysis: a survey. *Pattern Recognition*, 36:259-275.
- Gergely, G., & Watson, J. S. (1996). The social biofeedback theory of parental affect-mirroring: The development of emotional self-awareness and self-control in infancy. *International Journal of Psycho-Analysis*, 77, 1181-1212.
- Guterman, O. (2006). *Adult attachment style and sensitivity to non-verbal expressions of emotion: The facilitating role of attachment security*. Unpublished doctoral dissertation. Rama Gan, Israel: Bar-Ilan University.
- Hazan, C., & Shaver, P. (1987). Romantic love conceptualized as an attachment process. *Journal of Personality and Social Psychology*, 52, 511-524.
- Kohler, C. G., Turner, T., Stolar, N. M., Bilker, W. B., Brensinger, C. M., Gur, R. E., et al. (2004). Differences in facial expressions of four universal emotions. *Psychiatry Res*, 128(3), 235-244.
- Jalili F, Bahrami H, Nejati V. (2012). Comparing Diagnostic Ability of Basic Emotional States in Children with High Performance Autism Disorder with Normal Peers. *ZJRMS*. 14 (2) :39-44.
- Leber, S., Heidenreich, T., Stangier, U., & Hofmann, S. G. (2009). Processing of facial affect under social threat in socially anxious adults: mood matters. *Depression Anxiety*, 26:196-206.
- Mazaheri, M. A. (2000). The role of attachment in marriage function. *Journal of psychology*, 15, 286-318.
- Mikulincer, M., & Shaver, P. R. (2007). *Attachment in adulthood: structure, dynamics, and change*. New York: The Guilford Press.

- Mikulincer, M., Shaver, P., Gillath, O., & Nitzberg, R. (2005). Attachment, Caregiving, and Altruism: Boosting Attachment Security Increases Compassion and Helping. *Journal of Personality and Social Psychology*, 5(89): 817-839.
- Mineka, S. (1987). A primate model of phobic fears. En: Eysenck, HJ, Martin I (eds.). *Theoretical foundations of behaviour therapy*. New York: Plenum Press.
- Montis, I., Brune, M., Fresan, A., Font, V., Villanueva, J., Saracco, R., et al. (2013). Recognition of facial expression of the emotions and their relation to attachment styles and psychiatric symptoms. Preliminary study on Psychiatric Residents. *Salud Mental*, 36: 95-100.
- Shaver, P. R., & Mikulincer, M. (2002). Attachment-related psychodynamics. *Attachment and Human Development*, 4, 133-161.
- Simpson, J. A., Collins, W. A., Tran, S., & Haydon, K. C. (2007). Attachment and the experience and expression of emotions in adult romantic relationships: A developmental perspective. *Journal of Personality and Social Psychology*, 92:355-367.
- Steele, H., Steele, M., & Croft, C. (2008). Early attachment predicts emotion recognition at 6 and 11 years. *Attachment & Human Development*, 10, 379-393.
- Vrugt, A., & Vet, C. (2009). Effects of a smile on mood and helping behavior. *Social Behavior Personality International J*, 37:1251-1257.